

آرمان شهر زنان

مقایسه تطبیقی داستان شهر زنان در اسکندرنامه شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی،

با اسطوره‌های کهن یونانی و داستان‌های اوتوپایی

مریم حسینی*

چکیده: داستان شهر زنان از جمله حکایت‌های دو منظومه اسکندرنامه فردوسی و نظامی است. در اسکندرنامه فردوسی این شهر، شهر هروم نامیده شده است. ساکنان شهر هروم همه زنان‌اند. اسکندر که مشتاق سرزمین‌های تازه است قصد دیدار این شهر را می‌کند. در طی این داستان ما از چگونگی و چونی حکومت زنان بر این سرزمین آگاه می‌شویم. پس از فردوسی، نظامی در اسکندرنامه با طول و تفصیل بیشتری به این داستان می‌پردازد. پادشاه شهر زنان نظامی بانویی نوشابه نام است که خرد و زیبایی جان و تن را با هم جمع آورده است. ماجرای این داستان در شهر بردع یعنی وطن خود نظامی اتفاق می‌افتد که از این جهت شباهت آن به داستان خسرو و شیرین هم قابل توجه است. چرا که مهین بانو هم حاکم شهر ارمن است و اداره امور این شهر به تمامی در دست زنان است. شیرین شاهزاده ارمنی نیز از جمله این زنان است. شباهت این داستان‌ها با داستان‌های اساطیری زنان آمازون که زنانی بوده‌اند که بر شهر خود حکومت داشته‌اند و مردان را به سرزمین ایشان راه نبوده است و اینکه ناحیه مستقر ایشان با آنچه نظامی گزارش می‌کند راست می‌آید مورد توجه مقاله حاضر قرار می‌گیرد. دور از انتظار نیست که شاعران بزرگ افسانه سرای تاریخ ایران با در دست داشتن اطلاعاتی که ممکن است از اسکندرنامه‌های منثور به دست آورده باشند از داستان شهر زنان باخبر شده و آن را به نظم کشیده‌اند. نکته دیگر اینکه فمینیست‌های عصر حاضر هم با نوشتن داستان‌های یوتوپایی شهر زنان رویکردی دوباره به این آرمان‌شهر داشته‌اند.

واژه‌های کلیدی: آرمان شهر، اسکندرنامه فردوسی، اسکندرنامه نظامی، شهر زنان، زنان آمازون

مقدمه و طرح مسئله

«اندیشه آفرینش دنیایی که بر آن عدالت کامل حکمفرما باشد از دیر باز متفکران و اندیشمندان را به خود مشغول داشته، چنانکه افلاطون هم دو هزار و پانصد سال پیش همین آرزو را برای ابناء بشر در دل

می‌پرورانده است. همه این دانایان و هوشمندان از خود می‌پرسیده‌اند: چرا نمی‌شود آن بهشتی را که در کتب آسمانی از آن یاد می‌شود در همین عرصه خاک بوجود آورد؟ چرا میسر نیست اولاد آدم، در این دنیایی که این همه خوبی و زیبایی هست، جامعه‌ای تشکیل بدهند که در آن ستم و زور و تجاوز و آزار و انسان‌کشی نباشد؟ چرا ممکن نیست این آدمیان، این قوم متفکر، به گرد هم بنشینند و طوری زندگی کنند که همه آسوده و مطمئن و خوشبخت باشند؟» (شهباز، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۲۸)

در تاریخ فرهنگ و ادب غرب «سر توماس مور» متفکر و سیاستمدار انگلیسی (۱۴۷۸ - ۱۵۳۵) نخستین نویسنده‌ای است که داستانی می‌نویسد که موضوع آن آفریدن سرزمینی رؤیایی است که همه مردم در آن با آسایش و خوشی زندگی می‌گذرانند. داستان سر توماس مور مربوط به جزیره‌ای دور افتاده است با نام اوتوپیا (آرمانشهر). در این مدینه فاضله، یا دنیای خیالی توماس مور، عاملی که بر همه کس و همه چیز حکمفرمایی می‌کند محبت و دوستی است. عدالت و برابری بین همه برقرار است و همه در این جزیره کار می‌کنند. در این سرزمین دزدی و خیانت معنی ندارد و کسی در اندیشه اندوختن مال نیست. در اوتوپیا طلا و نقره فراوان است اما زن‌های اوتوپیا هرگز زینت به خود نمی‌بندند و در این سرزمین هر چه جواهر و گوهر هست وسیله‌ای برای بازی و سرگرمی بچه‌هاست.

داستان سر توماس مور ایده آفرینش یکی از آرمانشهرهای رؤیایی نوع بشر را مطابق نظر این انسان شناس انگلیسی مطرح می‌کند. انسان‌ها همواره آرزومند زندگی در جامعه‌ای ایده‌آل بوده‌اند. تعریف این سرزمین آرمانی در میان جوامع مختلف و طبقات گوناگون متفاوت بوده است. شرایط اجتماعی و سیاسی ملت‌ها ضرورت طرح جامعه آرمانی را به صورت‌های مختلف ایجاد کرده است. آنچه بدیهی است اینکه "آرمان شهرها بازتاب شرایط عینی جامعه‌اند. نویسنده یا طراح آرمان شهر که از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه خویش یا از اوضاع حاکم بر جهان ناخرسند است و شرایط عینی را با تصورات ذهنی و آرمان‌های مجرد خویش ناسازگار می‌یابد، می‌کوشد با طرحی آرمانی وضع موجود را نفی و ارزش‌های آن را انکار کند. در این صورت، آرمان شهر تنها وسیله گذار از عینیت به ذهنیت و پناه بردن به تخیل صرف نیست، بلکه بازآفرینی ذهنی جامعه است به قصد انتقام از نظام مستقر و محکی است برای سنجش وضع موجود و آشکار ساختن نارسایی‌ها و ناروایی‌هایش" (اصیل، ۱۳۸۱: ۲۷).

با توجه به رنج و محرومیت زنان در جامعه‌های مردسالار از گذشته تا امروز زنان درصدد آفریدن و به‌وجود آوردن سرزمینی بوده‌اند که در آن بدون حکومت مردان و زورگویی ایشان زندگی کنند و خود ایشان اداره و سرپرستی این سرزمین را به‌عهده داشته باشند. «همه آرمانشهرها واکنش ذهن عصیانگر نویسنده در برابر ناروایی‌های روزگار اوست». (همان : ۱۹) بدیهی است در برابر ظلمی که قرن‌ها از جانب مردان بر زنان رفته است عکس‌العملی اینچنین، یعنی زندگی در شهری بدون حضور مردان از آرزوها و آرمان‌های ایشان بوده باشد. در اساطیر یونان از زنانی به نام آمازون‌ها نام برده شده که در سرزمینی حدود ارمنستان امروزی می‌زیسته‌اند و مردان را به قلمرو ایشان راه نیوده است.

گریمال می‌نویسد: «آمازون‌ها ملتی بودند که همه افراد آنها را زنان تشکیل می‌دادند و از اعقاب آرس خدای جنگ و یکی از نمف‌ها به نام هارمونی بودند. کشور آنها در شمال یعنی در دامنه‌های قفقاز یا در تراس و یا در سیتی جنوبی قرار داشت. اداره مملکت به دست خود آنها بدون کمک مردان صورت می‌گرفت. و اختیار همه کارها به دست ملکه آنها بود. هیچ مردی حق ورود به خاک آنها را نداشت، مگر آنکه برای خدمتکاری یا انجام کارهای سخت و پست احضار شده باشد. بنا بر روایتی آنها اولاد خود را هنگام ولادت در صورتی که پسر بود کور یا لنگ می‌کردند و به روایت دیگر آنها را می‌کشتند. ضمناً برای آنکه نسل آنها از بین نرود، در فصل معینی با مردان آمیزش می‌کردند و فقط دخترانی که از این وصلت‌ها به وجود می‌آمد نگاه می‌داشتند و یکی از پستان‌های آنها را می‌بریدند تا هنگام استفاده از تیر و کمان یا نیزه زحمتی نداشته باشند. به همین مناسبت بر این مردم نام آمازون (یعنی کسانی که پستان ندارند) گذاشته‌اند. این جمعیت به جنگ علاقه وافری داشتند. درباره جنگ‌هایی که اقوام یونانی با این اقوام کرده‌اند داستان‌های زیادی در دست است» (گریمال، ۱۳۴۱: ۶۴).

داستان زنان آمازون بی‌شبهت به نوع نگرش و آرمان‌های گروه‌های تندرو زن محور (رادیکال فمینیسم^۱) نیست. گروه فمینیسم رادیکال عده‌ای از گروه‌های زن‌محورند که در مقابل نظام مردسالاری تاریخی از خود واکنشی شدید نشان می‌دهند. بحث اصلی مقاله حاضر توجه به یکی از مسائل بنیادی مطروحه توسط ایشان است که در داستان‌ها و رمان‌هایشان مورد توجه قرار گرفته است. «رادیکال فمینیست‌ها ستم وارده بر زنان را مسئله‌ای اصلی و بنیادین می‌دانند. از دیدگاه آنان پدیده مردسالاری، یعنی نظام پیچیده سلطه مردانه که بر تمام جنبه‌های زندگی فرهنگی و اجتماعی غلبه دارد از تاریخ فراتر می‌رود.

^۱ - Radical Feminism

تمامی زنان صرف نظر از تفاوت‌های تاریخی، فرهنگی، طبقاتی یا نژادی تحت ستم‌اند.^۱ (آبوت، ۱۳۸۳: ۳۳) آنها بر این باورند که «مردسالاری یعنی نظامی که در آن مردان بر زنان سلطه دارند و از آنان بهره‌کشی می‌کنند، نخستین و بنیادی‌ترین شکل سلطه و انقیاد است» (همان: ۲۰۴).

یکی از مسائل اساسی مورد بحث این گروه این است که آیا زنان می‌توانند به زندگی با مردان ادامه دهند، یا جدایی ضروری است. آنان معتقدند «زن محوری می‌تواند اساس جامعه آینده باشد» (هام، ۱۳۸۳: ۳۶۲). آن‌ها معتقدند که زنان باید کنترل تمام و کمال زندگی و تن خود را بدست آورند. شارلوت پرکینز گیلمن^۱ که نویسنده داستان‌های اتوبیوگرافی زنان است، و طرح آفرینش سرزمین بدون مردان را در داستان‌هایش آورده، از جمله فمینیست‌های رادیکال محسوب می‌شود. «گیلمن در کتاب جهان مرد ساخته یا فرهنگ مردمحور ما (۱۹۱۱) می‌گوید مرد محوری ویرانگر است و باید به گونه‌ای جهان مادرمحور جایگزین آن شود. این نگاه مادر سالارانه در کتاب‌های Harland و The Home تجسم یافته است. به نظر گیلمن خانه به عنوان یک نهاد، نظامی کهنه است که زنان را محدود می‌کند و مانع تحولی اجتماعی می‌شود. نوشته‌های گیلمن صریح‌ترین مطلب در نظریه فمینیسم رادیکال در مورد فضای خانگی است» (همان: ۱۸۷).

در این داستان‌ها نویسندگان زن در آرزوی آفریدن دنیایی زنانه‌اند. سرزمینی که در آن زنان بر زنان حکومت کنند و از مردسالاری در آن خبری نباشد. در این سرزمین‌ها زنان می‌توانند بدون مردان زندگی خود را اداره کنند و نیازی به هم زیستی با ایشان احساس نمی‌کنند. در این جامعه همه زنان خوشبخت هستند و بین ایشان اختلاف و درگیری نیست. «شارلوت پرکینز گیلمن با نوشتن رمان Harland که در سال ۱۹۱۵ م منتشر شد توانست قالب‌های داستان زنان را در رمان‌های آرمان‌گرایی بشکند. اما گیلمن آن را به طور ویژه برای مخاطب مذکر نوشت تا بتواند پیغامش را منتقل کند.

رمان هرلند سندی اجتماعی درباره مبارزه زنان برای کسب حقوق‌شان است. این رمان ماجرای سه مرد اهل جامعه امریکای جنوبی است که شهر پنهانی را در میان کوه‌ها می‌یابند، ۲۰۰۰ سال است که جمعیت این شهر را فقط زنان تشکیل می‌دهند. آنها قادرند بدون وجود مردان تولیدمثل کنند و هیچ شباهتی به زنان دیگر دنیا ندارند.

در جامعه آرمانی گیلمن، پرورش کودکان بدون مردان، ساختار اجتماعی جدید و بنیادی را به وجود می‌آورد. در هرلند رفاه هر کودک برای مادرش و به همان اندازه برای کل جامعه از اهمیت خاصی برخوردار است. این موضوع حیرت و شگفتی یکی از مردان بازدید کننده را از دیدن چنین نظامی برمی‌انگیزد، نظام حساب شده‌ای که عوامل بهترین و آزادترین رشد و پیشرفت را فراهم می‌کند که باعث تغییر و پیشرفت کل سرزمین می‌شود. (لی، ۲۰۰۲: ۴).

اما داستان **شهر زنان** روایتی تازه نیست. پیش از جنبش‌های فمینیستی اخیر و نویسنده شدن زنان و تلاش آنها برای احقاق حقوق خود، در میان شاعران ایران، فردوسی و نظامی از جمله کسانی بودند که داستان شهر زنان را به نظم کشیدند و ایده آفرینش سرزمین زنان بدون مردان را در شعر فارسی از آن خود کردند. آنها در شعرشان به حدی به زنان و ارزش‌های آنان توجه کردند، که به تعبیری می‌توان ایشان را مدافع زنان و ستایشگر ایشان دانست. در اشعار آنها چهره زنان روشن و قابل ستایش است. زنان در شاهنامه فردوسی و مثنوی‌های نظامی از شأنی برابر مردان و گاه بالاتر برخوردارند. در میان اسطوره‌های یونانی هم همانطور که ذکر شد گزارشی مبنی بر وجود شهر زنان موجود است. بعید نیست که گزارش‌های نظامی و فردوسی هم بر اساس نظایر همین اخبار باشد. جالب اینکه قلمرو زندگی و حکومت این زنان مطابق نظر و خبر «گریمال» در شمال یعنی در دامنه‌های قفقاز بوده است و شهری که نظامی از آن سخن می‌راند هم احتمالاً نواحی ارمنستان و حدود آن است. بنظر می‌رسد گویندگان ایران درصدد تطبیق وقایع داستان‌های خود با اسطوره‌ها بوده‌اند.

نقد و بررسی

داستان «شهر زنان» فردوسی در شاهنامه در فصلی که مربوط به اسکندر و سفرهای اوست شکل می‌گیرد. (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۷۴ - ۷۶) درباره اینکه مأخذ فردوسی در این داستان چه آثاری است چیز زیادی نمی‌دانیم. هر چند فردوسی چون نظامی به توصیف تفصیلی این شهر و ویژگی‌های آن نمی‌پردازد، ولی ایده و طرح آن را ایجاد می‌کند و بعدها نظامی در اسکندرنامه خود از آن استفاده می‌کند. «مهم‌ترین زندگی‌نامه اسکندر، کتاب کالیستنس دروغین است که احتمالاً متعلق به قرن سوم میلادی است و مهم‌ترین منبع اصلی اطلاعات درباره این فرمانروای مقدونی به‌شمار می‌رود. ترجمه این اثر به زبان‌های دیگر از جمله پهلوی و عربی، منابع لازم برای داستان‌های بعدی مربوط به اسکندر را فراهم آورد.» (کرتیس،

۱۳۸۱: ۷۰-۷۱) این احتمال وجود دارد که فردوسی خواسته با استفاده از داستان‌های مربوط به اساطیر یونان و روم من جمله داستان آمازون‌ها و شهر هروم داستان اسکندر را پر شورتر نماید. با وجود این خبر در نسخه فارسی اسکندرنامه که روایت فارسی آن است و زمان تحریر آن را بین قرون ۶-۸ هجری قمری می‌دانند، از این شهر و ویژگی‌های آن نشانی برجای نمانده است. در این اثر ما درباره سفرهای پیاپی اسکندر و زنان متعدد وی که هریک دختر پادشاه یکی از این ایالت‌ها و سرزمین‌ها بوده است، اطلاعاتی کسب می‌کنیم، ولی درباره شهر زنان و حاکم آن و چگونگی دیدار اسکندر با او خبری باقی نمانده است. بعید نیست که این بخش‌ها در دوره‌های بعدی تحریف و یا حذف شده باشد. تنها در داستان رسیدن اسکندر به شهر پریان و داستان او با بانو اراقیت شاه پریان می‌خوانیم که اراقیت بانویی است که سرزمین پریان را اداره می‌کند و شاه بانوی ایشان است. در این داستان جنگ‌های فراوانی بین اراقیت و لشکر پریان با اسکندر و لشکر وی اتفاق می‌افتد و سرانجام با ازدواج اراقیت و اسکندر پایان می‌یابد (اسکندرنامه، ۱۳۴۳: ۳۵۴).

در اسکندرنامه فردوسی می‌خوانیم که اسکندر علاقه بسیاری به کشف دنیا‌های تازه دارد و می‌خواهد همه ناشناخته‌های جهان را بیازماید. در سفر به سرزمین «هروم» او متوجه می‌شود که ساکنان این شهر یکسر زنان‌اند.

همی رفت با نامداران روم بدان شارستان شد که خوانی هروم
که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی را در آن شهر نگذاشتند

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۷۴)

دو بیتتی در اسکندرنامه فردوسی موجود است که از تردید ما مبنی بر آگاهی شاعر از شهر زنان آمازون می‌کاهد. این دو بیت پس از ابیات بالا می‌آید:

سوی راست پستان چو آن زنان بسان یکی نار بر پرنیان
سوی چپ به کردار جوینده مرد که جوشن بپوشد به روز نبرد

و وقتی اسکندر، نامه تهدید آمیزی خطاب به هرومیان می‌نویسد، زنان شهر پاسخی درخور به او می‌دهند و درباره آنچه در شهر ایشان می‌گذرد، به او توضیح می‌دهند:

اگر لشکر آری به شهر هروم نبینی ز نعل و پی اسب بوم

آرمان شهر زنان ۱۲۳

بی اندازه در شهر ما برزن است به هر برزنی بر هزاران زن است
همه شب به خفتان جنگ اندریم ز بهر فزونی به تنگ اندریم
ز چندین یکی را نبودست شوی که دوشیزگانیم و پوشیده روی
ز هر سو که آیی برین بوم و بر بجز ژرف دریا نبینی گـذر

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۷۵)

از گفته‌های ایشان چنین بر می‌آید که شهر هروم هم چون یوتویپای سر توماس مور در جزیره‌ای بنا شده است و زنان زمام حکومت را بدست دارند. زنان شهر شوی ناکرده‌اند و البته زنانی که قصد ازدواج دارند باید از شهر خارج شوند چرا که شهر هروم شهر زنان است.

ز ما هر زنی کو گراید به شوی از آن پس کس او را نبینیم روی

(همان: ۷۵)

از مقررات این جزیره یکی هم این است که هر زنی که دختر زاید و دختر وی خوی و سیرت زنان دارد (به گفته فردوسی جوینده رنگ و بوی باشد) اجازه ورود به شهر را ندارد و اگر دختر مردوش و دلاور باشد او را بسوی هروم می‌فرستند و اگر پسر زاید که در هرومش جای نیست:

اگر دختر آیدش چون کرد شوی زن آسا و جوینده رنگ و بوی
هم آن خانه جاوید جای وی است بلند آسمانش هوای وی است
وگر مردوش باشد و سرفراز بسوی هرومش فرستند باز
وگر زو پسر زاید آنجا که هست بباشد نباشد بر ماش دست

(همان: ۷۶)

درباره انتخاب پادشاه هم قانون خاص خود را دارند. در این شهر هر زنی که بتواند شیرمردی را از اسب به زیر کشد شایسته تخت و تاج است:

ز ما هر که او روزگار نبرد از اسب اندر آرد یکی شیر مرد
یکی تاج زرینش بر سر نهیم همان تخت او بر دو پیکر نهیم

(همان: ۷۶)

سی هزار تن از این زنان جنگاورانی هستند که در روز جنگ مردان گردنکش را به خاک می‌کشاند. این زنان تاجدار و با گوشوارند.

همانا زما زن بود سی هزار که با تاج زرند و با گوشوار

که مردی ز گردنکشان روز جنگ به چنگال او خاک شد بی‌درنگ

(همان: ۷۶)

در طی نامه‌ای که زنان به اسکندر می‌نویسند او را از جنگیدن با ایشان برحذر می‌دارند، چرا که اگر اسکندر با زنان بجنگد و از ایشان شکست بخورد ننگ دائمی نصیب وی خواهد بود. نامه زنان را پیک و پیامبر قابلی از زنان به سوی اسکندر می‌برد، در حالی که ده دختر خوبرو او را همراهی می‌کنند. اسکندر هم پس از شنیدن پاسخ نامه زنان، هدف خود از آمدن به شهر هروم را تنها دیدار از شهر و آگاهی از چگونگی زندگی زنان بدون مردان می‌داند.

ببینیم تا چیستان رای و فر سواری و زیبایی و پای و پر

ز کار و زهستان بپرسم نهان که بی مرد زن چون بود در جهان

(همان: ۷۷)

پس از این گفتگو زنان با اسکندر در بیشه‌ای در نزدیکی شهر هروم دیدار می‌کنند و پس از آن زنان اسکندر را برای دیدار از شهر همراهی می‌کنند. در داستان فردوسی اطلاع بیشتری درباره کم و کیف اداره این شهر و قوانین آن بدست نمی‌آوریم و تنها می‌دانیم که ثروت فراوانی از زر و سیم و گوهر در این شهر موجود است و زنان خود را با آنها می‌آرایند و بخشی از آن را به اسکندر پیشکش می‌کنند.

پس از فردوسی، نظامی در اسکندرنامه دوباره به این داستان اشاره می‌کند و چنانکه شیوه داستان سرایی اوست آن را با طول و تفصیل بیشتری بیان می‌کند. نظامی گنجوی نمونه روشنی است از اندیشمندی که در جست و جوی دادگری بیتاب است و می‌توان حکم به این واقعیت کرد که این عطش او به دادگری پژواک بیدادگری‌های رایج در روزگار وی بوده است (اصیل، ۱۳۸۱، ۳۰).

در اسکندرنامه غیر از داستان نوشابه نظامی داستان «شهر زیبایی» را هم می‌آورد. شهری که آرمانشهر نظامی است. همه مردم در این جامعه سعادت‌مندانند و با شادمانی روزگار می‌گذرانند. در این سرزمین مردم خود اداره امور خویش را به عهده دارند و اسکندر در پایان سفر دراز خود به آنجا می‌رسد. آنجا مدینه فاضله و آرمانشهر نظامی است. اما نظامی می‌داند که در جامعه او زنان از بی‌عدالتی رنج می‌برند. این است که داستان فرمانروایی نوشابه بر شهر زنان را برای زنان می‌آورد. شهری که نوشابه بر آن فرمان می‌راند در سرزمین ارمن قرار دارد. این داستان از جالب‌ترین قسمت‌های اسکندرنامه نظامی است. «ماجرای سفر اسکندر به اندلس یا قیروان و سمره و مغرب و دیدارش با زنی پادشاه که از او به نام‌های قیدافه، فیدافه، قندافه یاد شده

است، در سرزمین‌های اسلامی رایج و مشهور بوده و در آثاری چون اخبار الطوال، شاهنامه، مجمل التواریخ، اشعار خاقانی، اسکندرنامه منثور و منابع دیگر به این ماجرا اشاره شده است. اما نظامی آگاهانه و اندیشیده نام قیدافه را به نوشابه بدل کرده و ماجرای او را بجای سرزمین اندلس به بردع یعنی وطن خود مربوط کرده است» (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۹۹). البته در شاهنامه فردوسی هم اسکندر به شهر هروم که یکسره در دست زنان است می‌رسد و این هروم چنانکه نظامی هم اشاره کرده نام باستانی بردع بوده است و در واقع نظامی داستان شهر هروم و زنان آنجا را با داستان قیدافه درآمیخته و طرحی دیگر درانداخته است (همان: ۱۰۲).

در اسکندرنامه نظامی نوشابه به صفات قوی‌رایی، روشن‌دلی، نغزگویی، فرزانه‌خویی و فرشته‌منشی ستایش می‌شود:

زنی حاکمه بود نوشابه نام	همه ساله با عشرت و نوش جام
قوی رای و روشن دل و نغز گوی	فرشته منش بلکه فرزانه خوی

(شرف نامه: ۲۷۷)

و در جایی دیگر رعیت نوازی وی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد:

قوی رای و روشن دل و سرفراز	به هنگام سختی رعیت نواز
----------------------------	-------------------------

(همان: ۲۷۸)

در خدمت نوشابه هزاران زن زیبا روی دوشیزه خدمت می‌کنند و سی هزار غلام شمشیر زن دارد. اما از مردان هیچکس بر درگاه او راه ندارد و با هیچ مردی دیدار نمی‌کند. جایگاه غلامان در اقطاع پیرامون شهر است و اجازه ورود به درون شهر را ندارند. نوشابه در سرای خود از نعمت وجود مشاوران زن بهره می‌برد. وقتی اسکندر به سرزمین زنان می‌رسد از زیبایی و سرسبزی آن خیره می‌شود و از فرط حیرت از پادشاه و تهمتن مالک شهر پرسش می‌کند. به اسکندر می‌گویند که این شهر از آن زنی است که در پاک‌ی از دریا پاک‌تر و در چالاکی و دل‌آوری از مردان بسیاری جلوتر است. دختران بسیار در خدمت دارد که سرتاپای ایشان با لعل و درّ و جواهر آراسته است. زنان این شهر همواره به طرب و شادی مشغولند و خدا را نیایش و عبادت می‌کنند، به ویژه نوشابه که در پرهیزگاری نمونه است و شب تا به روز به پرستش خدا مشغول است.

گذشت از پرستیدن کردگار	بجز خواب و خوردن ندارند کار
زن کاردان با همه کاخ و گنج	ز طاعت نهد بر تن خویش رنج
ز پرهیزگاری که دارد سرشت	نخسید در آن خانه چون بهشت

دگر خانه دارد زسنگ رخام شب آن جا رود ماه تنها خرام
در آن خانه آن شمع گیتی فروز خدا را پرستش کند تا به روز

(شرف نامه: ۲۸۰)

اسکندر مشتاق دیدار شهر و نوشابه می‌شود. نوشابه هم مردمی‌ها می‌کند و مقدم همراهان شاه را گرامی می‌دارد. اما اسکندر برای دیدن این شهر و نوشابه حاکم آن ترفندی تازه می‌اندیشد و آن اینکه خود را به هیأت رسولان می‌آراید و به درگاه ایشان می‌رود. کاخ نوشابه را بسیار آراسته می‌یابد و از فراوانی گوهر و یاقوت و لعل چشمانش خیره می‌شود. اما نوشابه با زیرکی هویت او را در می‌یابد و آن را افشا می‌کند. هر چند اسکندر انکار می‌کند نوشابه هم بر رای خود استوار می‌ماند تا سرانجام طومار حریری را به دست او می‌دهد که نقش اسکندر بر آن حک شده است. سرانجام اسکندر تسلیم می‌شود و نوشابه هم به معرفی خود می‌پردازد:

اگرچه زخم زن سیر نیستم ز حال جهان بی‌خبر نیستم
منم شیر زن گر تویی شیر مرد چه ماده چه نر شیر وقت نبرد

از این ابیات دریافته می‌شود که از نظر نوشابه زن سیرتی معادل بی‌خبری از کار جهان و جهانیان است. (به این جهت که زنان پرده‌نشین و خانه‌نشین بودند) به همین جهت خود را زن سیرت نمی‌داند، اما در مورد جنگاوری معتقد است که هنگام نبرد میان زن و مرد تفاوتی نیست، همانطور که میان شیر نر و ماده در شجاعت و دلاوری تفاوتی نیست.

هنگامی که نوشابه هنرهای خود را به رخ اسکندر می‌کشد، اسکندر گفتگویی درونی با خود دارد که

شنیدنی است:

به دل گفت کاین کاردان گر زن است به فرهنگ مردی دلش روشن است
زنی کو چنین کرد و اینها کند فرشته بر او آفرین ها کند
ولی زن نباید که باشد دلیر که محکم بود کینه ماده شیر
زنان را ترازو بود سنگ زن بود سنگ مردان ترازو شکن
زن آن به که در پرده پنهان بود که آهنگ بی‌پرده افغان بود
چه خوش گفت جمشید با رای زن که یا پرده یا گور به جای زن
مشو بر زن ایمن که زن پارساست که در بسته به گرچه دزد آشناست

(شرف نامه: ۲۹۰)

هرچند اسکندر در دل نوشابه را تحسین می‌کند، اما نگرش مردسالار وی بر وی قالب است و جای زن را در خانه می‌داند، جالب است که کلمه قصاری که به یاد می‌آورد از جمشید پادشاه ایران است که گویی گفته است: برای زنان بهتر است که در پرده یا در گور باشند، که البته یادآور این حدیث مجعول است که از قول پیامبر نقل کرده‌اند که «نعم الختن القبر» زنان را بهترین داماد گور است.

نوشابه مهبیای پذیرایی از شاه می‌شود. پس از اینکه از بهترین خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها فراهم می‌آورد، خوانی خورشید تاب مخصوص و ویژه اسکندر می‌آراید که در آن چهار کاسه از بلور ناب نهاده‌اند که درون یکی را از زر، دیگری را از لعل، دیگری را از یاقوت و چهارمی را از درُ پر کرده‌اند. نوشابه شاه را به خوان می‌خواند و از او می‌خواهد که از آن طعام بکار برد. اسکندر خیره از کار زن می‌پرسد که چگونه می‌توان این سنگ‌ها را خورد:

در این صحن یاقوت و خوان زرم	همه سنگ شد سنگ را چون خورم
نوشابه بخندید و در پاسخ شاه چنین گفت:	
چرا از پی سنگ ناخوردنی	کنی داوری های ناکردنی
به چیزی چه باید سر افراختن	که نتوان از او طعمه ای ساختن
چو ناخوردنی آمد این سفله سنگ	درو سفلگانه چه آریم چنگ
در این ره که از سنگ باید گشاد	چرا سنگ بر سنگ باید نهاد
کسانی که این سنگ برداشتند	نخوردند و چون سنگ بگذاشتند
تو نیز ار نه ای مرد سنگ آزمای	سنگ سنگ شو زانچه مانی بیای

(شرف نامه: ۲۹۴)

این جملات پند و اندرزی است که نوشابه بانوی خردمند و حاکم بردع به اسکندر جهانجوی جهانگیر می‌گوید. ابیاتی که در آن‌ها به قناعت و رضا در دنیا توصیه می‌شود. سخنان پرهیزگاران‌ای که موجب می‌شود اسکندر نوشابه را خطاب کند و بگوید:

هزار آفرین بر زن خوب رای که ما را به مردی شود رهنمای

(شرف نامه: ۲۹۵)

پس از آن نوشابه دستور می‌دهد تا از اسکندر پذیرایی درخور کنند و خود چون چاکری به خدمت می‌ایستند. دیدار نوشابه و اسکندر بار دیگر با رفتن نوشابه به سراپرده اسکندر تجدید می‌شود و پس از آن اسکندر با بخشیدن زر و گوهر فراوان به نوشابه و همراهان ایشان را بدرقه می‌کند.

از نکات جالب داستان نوشابه و اسکندر شباهت آن با داستان شیرین در منظومه خسرو و شیرین است. همانطور که می‌دانیم نوشابه حاکم سرزمین ارمن و شهر بردع است، شیرین نیز زیاروی ارمنی است که برادرزاده مهین بانو حاکم ارمن است. در داستان خسرو و شیرین هم ما نشانی از مردان در سرزمین مهین بانو نمی‌بینیم، گویی نظامی بر آن است که اداره این کشور (بردع) همواره از آن زنان بوده و از زمان اسکندر تا زمان خسرو پادشاه ایران مردی به این سرزمین راه نیافته است. در داستان خسرو و شیرین می‌خوانیم که همه اقلیم کوهستان و ارمن از آن زنی به نام مهین بانوست. زنی که شوی ناکرده است و روزگار را در کامرانی می‌گذراند. اطرافیان او هم همه پریروانی هستند که فرمان‌پذیر امر وی‌اند. دخترانی که طراز زیبایی و دلاویزی‌اند. زر و سیم در کشور فراوان است و غمی را در دل ساکنان آن راه نیست. این کشور سرزمینی است که همه ساکنین آن زنان هستند و همه مظهر زیبایی‌اند. بی باکی و دلیری نیز صفت دیگر این شیر زنان است. کارشان عیش و طرب و مستی است و بیماری در میان ایشان دیده نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

شهر زنان نظامی و شهر هروم فردوسی را می‌توان آرمان شهر زنان نامید، چرا که از ویژگی‌های آرمان شهرها برخوردار است. آرمان شهر شهری است که در آن همه برابرند و هیچکس از فقر رنج نمی‌برد. مردم پارسایی پیشه کرده‌اند و در قناعت بسر می‌برند. بداندیش و بدخواه نیستند. با طبیعت در صلح و صفا به سر می‌برند. در آرمان شهر طبیعت گشاده دست است. بازده زمین چنان است که همه آسوده و توأم با فراوانی نعمت می‌زیند. در شهر زنان هم همه ویژگی‌های این چنین شهری یافت می‌شود. در این شهر نعمت فراوان است و شهر از زیبایی و سرسبزی نمونه است. همه زنان در آن شادمان و خوشحال هستند و روزگار را با طرب و سرمستی می‌گذرانند. همه ایشان پارسا و پرهیزگارند بخصوص نوشابه که حاکم ایشان است همواره در حال عبادت و نیایش به درگاه پروردگار است. زر و سیم در کشور فراوان است و کسی را آرزوی آن نیست.

از نتایج مترتب بر این مطالعه، رسیدن به تعریف متفاوتی از زن است که در آرمان شهرهای زنان ارائه شده و آن چیزی متفاوت از آنچیزی است که در جامعه مردسالار بر روی آن تأکید می‌شود. جامعه مردسالار گروه‌بندی دلخواهی برای زن و رفتار و صفات وی بدست می‌دهد. آن‌ها زنان را مطابق خواسته مردان موجودی دیگر در خدمت مرد می‌دانند که باید نیازهای او را برطرف کند. صفات دلخواه مردان صفاتی چون نرمی، لطافت، آرام و سربه زیر و ساکت بودن است. زنان برجسته هم باید از زیبایی بی‌مانندی برخوردار باشند تا بتوانند در مراتب بالایی جای بگیرند. توجه به زیبایی‌های ظاهری هم زنان را تا مرحله شیء شدگی پیش می‌برد. اما در این داستان‌ها زنان برتر با صفاتی چون زیبایی، طنز، دلربایی و نرمخویی برجسته نمی‌شوند بلکه ویژگی‌های دیگری است که ایشان را از دیگران متمایز می‌سازد. زنان این سرزمین‌ها دارای صفاتی چون زیرکی، هوش و فراست، شجاعت و دلیری هستند. از صفات زنان سرزمین هروم هم یکی این است که ایشان جنگاورانی هستند که در روز جنگ مردان گردنکش را به خاک می‌کشند.

در داستان قیدافه می‌خوانیم که ولایتی که وی بر آن پادشاهی می‌کند ولایتی پر نعمت و آبادان است و او خود از همه مردان عالم عاقل‌تر است. صفت زیبایی وی پس از صفت خردمندی قرار می‌گیرد.

صفات نوشابه نیز مطابق تعریف نظامی چنین است:

قوی رای و روشن دل و سرفراز به هنگام سختی رعیت نواز

(ص ۲۸۷)

نوشابه در پرهیزگاری نیز نمونه است و شب تا به روز به پرستش خدا مشغول است. نظامی با قراردادن نوشابه در مقابل اسکندر و مقایسه خرد این دو نسبت به هم نشان می‌دهد که چگونه زنی می‌تواند راهنمای مردی و بزرگی چون اسکندر باشد.

داستان اسکندر در تاریخ در هاله افسانه‌ها و اسطوره‌ها فرو رفته است. اینکه این سرزمین‌ها کجا بوده و این زنان کیانند اطلاع تاریخی درستی در دست نیست، اما آنچه امروز برای ما اهمیت پیدا می‌کند اینک دوتن از برجسته‌ترین گویندگان و سخنوران ایران به ستایش زنانی پرداخته‌اند که حاکم و پادشاه سرزمین‌هایی بوده‌اند و در اداره حکومت‌شان نیازی به مردان نداشته‌اند. زنانی که درس آموز پرهیزگاری و پاکی و خردمندی بوده و شاهان بزرگ تاریخ چون اسکندر را درس مردانگی و جوانمردی آموخته‌اند. غیر از آن این نکته حائز اهمیت است که نویسندگان فمینیست معاصر به‌تازگی ایده ایجاد آرمان شهر زنان را که سرزمینی بدون حکومت مردان است آفریده‌اند در حالی که دو سخنگوی بلند آوازه شعر فارسی که هر دو از

ستاینده‌گان زن در آثارشان بوده‌اند با استفاده از اسطوره‌های کهن اسکندر را به شهری می‌رسانند که حکومت آن از آن زنان است و زنان آن سرزمین هم در درایت و خردمندی بر اسکندر برتری دارند.

مطالعه حاضر همچنین بیانگر این نکته است که اندیشیدن به جهانی زنانه، بدون حضور و وجود مردان پدیده‌ای تازه نیست و از دیر باز ذهن طرفداران آزادی زنان و احقاق حقوق ایشان را به خود مشغول داشته است. داستان زنان آمازون، داستان‌های نظامی و فردوسی، در عصر حاضر داستان‌های یوتوپیایی با مضمون زن‌محوری و اصالت زن حاکی از نوعی برخورد متقابل فرهنگی جامعه زنان درمقابل نظام مردسالار است. آرمانشهر زنان در حقیقت واکنشی نسبت به جامعه مردسالار است، بنابراین به نظر یکسویه و در راستای دیدگاه فمینیست‌های رادیکال می‌آید. ولی حقیقت این است که به علت واکنش و عکس‌العملی بودن این ویژگی را دارد و نه اینکه واقعا اعتقاد به جامعه زنان بدون مردان وجود داشته باشد. در این داستان‌ها هم در مقابل تاریخ دیرپای مردسالاری و حکومت مردان بر زنان نویسندگان از تصور جهانی زنانه سخن گفته‌اند که در آن‌ها زنان بدون مردان می‌توانند زندگی کنند و اداره جامعه خود را به عهده داشته باشند. بدیهی است هدف این مقاله رسیدن به این نقطه نیست که ما بخواهیم به جامعه‌ای تک جنسی بیندیشیم و یا آن را توصیه کنیم، که خطا بودن آن مبرهن است. بلکه، درصدد بیان این مطلب است که در همه زمان‌ها و در میان همه مردمان، اندیشه‌هایی از نظام حکومت مردمحور وجود داشته و از آرزوهای واکنشی جامعه زنان در مقابل آن، اندیشیدن به جامعه زنان بدون مردان است.

آنچه امروز می‌توان از تاریخ و ادبیات آموخت این است که جامعه تک جنسیتی جامعه مطلوب نیست و آرمان شهر واقعی شهری است که نه زن و نه مرد بر دیگری سلطه ندارد و هیچیک در پی استثمار دیگری نیست. این چنین جامعه‌ای است که در آن نه مشکلات جامعه مردسالار وجود دارد و نه یک جانبه‌نگری‌های جامعه زن سالار و آینه ادبیات می‌تواند بهترین نمایشگر آن باشد.

منابع

- آبوت پاملا (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی زنان*، منیژه نجم عراقی، نشر نی، تهران، چاپ سوم.
- احمد نژاد کامل (۱۳۶۹)، *تحلیل آثار نظامی گنجوی*، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.
- اصیل حجت الله (۱۳۸۱)، *آرمانشهر در اندیشه ایرانی*، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
- اسکندرنامه (۱۳۴۳)، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

آرمان شهر زنان ۱۳۱

- شهباز، حسن (۱۳۸۱)، *سیری در بزرگترین کتاب‌های جهان*، اهران، امیر کبیر چاپ دوم.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، *شاهنامه*، چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چاپ اول.
- کرتیس، وستا (۱۳۸۱)، *اسطوره‌های ایرانی*، نشر مرکز، تهران.
- گریمال پیر (۱۳۴۱)، *اساطیر یونان و روم*، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران.
- نظامی، شرف‌نامه (۱۳۶۳)، *تصحیح وحید دستگردی*، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران.
- هام مگی (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، فیروزه مهاجر و دیگران، نشر توسعه، تهران.

Lee John, 2002, Notre Dame magazine , University of Notre Dame, Indiana